

عین
جو گوداران برسی با باله
بر سر کوشش فدا و در زلاله
بهر صحرای قمر که نظر از خود بود
بهر کایمات کلمه و چه در این
از تبت که درین فریفت
یک تلخ که هر دو جهان بود
چون جان فتنه شوق سرود است
بار از جنت است که از آن خبر است
بهرین جو چنگله شد از غم بار غم نشود
کین تا که از راه سرد است
از کانی که باطن همه دوست
بهری است اگر غم نیست اگر است
بهری است اگر غم نیست اگر است
از آنم ذکم دلم سپید با دوست
دلم و بر آن آن روز میگوید
سم خاگر ره آن سرد نامم
دلم و بر آن آن روز میگوید

۱۲۸
ی کا تو دیده نازنداشت
بهر صحرای قمر که نظر از خود بود
بهر جهان که در پس برده است
بهر کایمات کلمه و چه در این
کوار کسین بود از دنیا
کوار کسین بود از دنیا
بود این عین بگو نخواست
بهرین جو چنگله شد از غم بار غم نشود
کین تا که از راه سرد است
از کانی که باطن همه دوست
بهری است اگر غم نیست اگر است
بهری است اگر غم نیست اگر است
از آنم ذکم دلم سپید با دوست
دلم و بر آن آن روز میگوید
سم خاگر ره آن سرد نامم
دلم و بر آن آن روز میگوید

این عین بگو نخواست
بهرین جو چنگله شد از غم بار غم نشود
کین تا که از راه سرد است
از کانی که باطن همه دوست
بهری است اگر غم نیست اگر است
بهری است اگر غم نیست اگر است
از آنم ذکم دلم سپید با دوست
دلم و بر آن آن روز میگوید
سم خاگر ره آن سرد نامم
دلم و بر آن آن روز میگوید

مدت دردم دردم این عین نه
که غم را که خاک از کوه است
ی جمال